

شهيد محمد نوري



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	محمود
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۱۱/۰۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۷/۰۵
محل شهادت	فیاضیه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید:

شهید محمد نوری فرزند محمود در سال ۵/۱۱/۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی در شهر بوشهر دیده به جهان گشود. او دوران کودکی خویش را در دامان پر لطف و محبت پدر و مادر خویش سپری نمود و بعد از آن راهی مدرسه گردید. ایشان تا کلاس چهارم ابتدایی در یکی از مدرسه های بوشهر به تحصیل اشتغال داشت. خانواده ایشان در خانه که از چادر وبرگ درخت خرما ساخته شده بود در شهر بوشهر زندگی می کردند و در همین حال نظام زورگوی طاغوت آنها را از بوشهر راهی شهر برازجان نمود. و آنها را مجبور به مهاجرت به این شهر کرد. وی تحصیلات خود را تا پنجم ابتدایی ادامه داد. و به علت فقر مالی ترک تحصیل نمود. و در کنار پدر خود مشغول کار شد تا از این طریق راه در آمدی برای خانواده خود باشد. ایشان با شروع نهضت امام خمینی به همراه پدر مهربانش در راهپیمایی ها شرکت می جست تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و جنگ تحمیلی علیه ایران آغاز گردید. ایشان در این مقطع وظیفه خود می دانست که به جبهه برود و از ناموس و کیان جمهوری اسلامی دفاع کند ولی به هر دری می زد نمی گذاشتند که ایشان به خاطر سن کمش به جبهه برود. لا جرم در بسیج فعالیتهای خویش را ادامه می داد و در مبارزه با منافقین نقش به سزایی از خود نشان داد. ایشان در نهایت توانست رضایت خویش را از پدر و مادر و بسیج بگیرد و راهی جبهه های نبرد حق علیه باطل گردد. ایشان را به جبهه آبادان اعزام کردند و وی در عملیات شکست حصر آبادان شرکت نمود و از خود رشادتها نشان داد. ایشان بار دیگر با عشق و علاقه در تاریخ ۱۶/۶/۱۳۶۰ از طریق بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فیاضیه اعزام شد تا مدافع این آب و خاک باشد. سرانجام در عملیات ثامن الائمه (ع) در فیاضیه بر اثر اصابت ترکش در مورخه ۵/۷/۱۳۶۰ به فیض عظمای شهادت نائل گشت.

مصاحبه

جوابهای پدر شهید به سؤالات ما:

از جمله آرزوی هر پدر و مادر این است که فرزندی صالح داشته باشند و در این راستا فرزندان را نذر امام حسین (ع) کردیم که فرزندی باشد در راستای پاسداری از آرمان آن حضرت. وقتی که فرزندم در رحم مادر بود مادرش نذر کرد که اگر دختر باشد نام او را فاطمه و اگر پسر باشد نام او را محمد بگذارد شایان ذکر است که محمد اولین فرزند ما بود. با تولد پیامبر (ص) بود. مرتب فرزندان را به مسجد می بردیم و احکام شرعی مقدس و از آن جمله اذان و اقامه و نماز را به او می آموختم.

بی نهایت عاشقانه در مراسم سوگواری ائمه مشارکت می کرد و حالت خاصی در چهره او بود. به پدر، مادر، خواهر و برادرانش احترام می گذاشت و یک شخص عالی بود بویژه به افراد کهنسال احترام زیادی می گذاشت و حتی بعضاً دستان آنها را می بوسید. علاقه وافری به دآمداری داشت و که در این راستا شش رأس از بزهای خود را در جوانی به جبهه اهدا کرد. از همه نظر بهتر از فرزندان دیگرمان بود. در کودکی بیمار شد آن را نذر امام حسین (ع) کردیم و شفا یافت. علاقه وافری به مدرسه داشت و به لحاظ تنگدستی مجبور شد تا یازده سالگی درس بخواند و جهت کمک به من مدرسه را رها کرد و شروع به کار نمود.

رفتار بسیار شایسته ای داشت و بسیار ما را احترام می نمود. رفتار او بسیار پسندیده بود به ویژه خواهران خردسالش را در آغوش می کشید و آنان را نوازش می کرد. با دوستان و همکلاسی هایش نیز رفتار شایسته ای داشت و بسیار مردم دار بود. نسبت به مسائل مذهبی بسیار حساس بود به ویژه در مراسم سوگواری اباعبدالله الحسین (ع) مشارکت در امر پذیرایی از میهمانان و عاشقان آن حضرت را به عهده داشت. بیشتر کتب مذهبی را مطالعه می کرد و احکام شرع مقدس من جمله نماز - احکام و قرآن را فرا گرفته بود. در خصوص رعایت مسائل شرعی بسیار حساس بود به این گونه که ابتدا نماز می خواند و بعد از آن غذا می خورد. قبل از انقلاب به وسیله نوارهای حاج کافی و بعد از انقلاب از طریق شرکت در بسیج مردمی بیشتر با افکار حضرت امام آشنا شد. علاقه وافری به امام داشت. گروههای موافق انقلاب را مثبت و ریشه دار می دانست. روحانیون را ناجی مردم از کفر و فساد می دانست و برای آنها احترام خاصی قائل بود. کینه سختی با منافقین داشت و گروههای معاند را ناصلاح و ناسالم می دانست. دفاع از وطن را زیباترین و بالاترین مرتبه غیرت و عشق به خدا می دانست. نقش عبادت به ویژه نماز جمعه را در خصوص پرورش انسان بسیار معتبر می دانست و خود نیز به آنها عمل می کرد. همان طور که قبلاً گفته شد از دوران کودکی ارادت خاصی به اهل بیت (ع) داشت. از کودکی به قرآن و راز و نیاز علاقه زیادی داشت و همراه من برای انجام فریضه نماز به مسجد می آمد. از آنجایی که مردمدار بود هم در میان مردم و هم در میان بسیجیان شخص محبوبی بود. شهادت را بالاترین مرتبه عشق الهی می دانست. شور و شوق عجیبی برای حضور در جبهه و عملیات نظامی داشت. یادم می آید که صبح هنگام بعد از نماز صبح به من گفت: اگر اجازه ندهی به جبهه بروم در روز قیامت نزد پیامبر شکایت می کنم. به او اجازه دادم که به جبهه برود هر چند که می دانستم در این رفتن بازگشتی نیست. به من گفت اگر شهید شدم برایم گریه نکنید بلکه برایم شادی کنید. سرکوب خانه های تیمی جمع آوری کمکهای مردمی جهت جبهه و گشت شبانه جهت تأمین امنیت شهروندان از جمله فعالیتهای او بعد از انقلاب محسوب می شود. اولین باری که در عملیات حصر آبادان شرکت کرد شهید شد. شب هنگام اباعبدالله الحسین (ع) به خواب من آمد و شهادت فرزندم را به من خبر داد و شب بعد شخصی به نام غلامحسین احمدی این خبر را به ما داد. با خبر شهادت او احساس عزت و افتخار کردم و خودم با دست خودم فرزندم را درون قبر گذاشتم.

از زبان مادر شهید:

دوست داشتیم فرزند اولم پسر و نامش را محمد بگذارم به مناسبت میلاد با سعادت حضرت محمد (ص)، ایشان را محمد نام نهادیم. بسیار خوشحال بودم و احساس خوشبختی می کردم زیرا اولین فرزندم سالم متولد شده بود. به نماز، واحکام قرآن بسیار توجه می کردند و همراه پدرشان در نماز جماعت شرکت نمود. در تمام مراسم نیز حضور فعال داشته به همه اعضای خانواده علاقه بسیاری داشتند در امور خانه به اعضای خانواده بسیار کمک می کرد. نسبت به دیگر فرزندانم از جنب و جوش و اخلاق و رفتار خاصی برخوردار بود. هنگام شیر دادن فرزندم، کتابی داشتیم که عکس ائمه (ع) و خیمه گاه در آن به تصویر کشیده شده بود و من همچنان که به فرزندم شیر می دادم با مشاهده این تصاویر بسیار متأثر و منقلب شده و اشک فراوان می ریختم و قاتلان ایشان را لعنت می گفتم. نسبت به مدرسه و درس علاقه بسیاری داشت. ابتدا به تکالیف درسی شان می رسید و بعد از آن به بسیج محله می رفتند. (خیلی کم بازی میکرد) به دلیل فقر مالی و تنگدستی فقط توانستند مدرک ابتدایی را کسب نمایند. احترام بسیاری نسبت به من و پدرشان داشت و تا زنده بود هیچ گونه آزاری از جانب ایشان ندیدم. با همه اعضای خانواده با مهربانی بسیار رفتار می کرد و چنانچه مشکلی بود با کمک و یاری ایشان حل می شد. و هر چه داشت بین اعضای خانواده تقسیم می کرد و نسبت به دیگر فرزندانم بسیار مهربان تر و متواضع تر بود و از ویژگی های خاص دیگری برخوردار بود که ایشان را از دیگر فرزندانم متمایز می نمود. گرگلی خواجه، شهید حسین زارعی، شهید رضا افضلی مجرد، شهید امرالله رنجبر از جمله دوستان وی به شمار می آمدند که خانواده های ایشان از این محله نقل مکان کرده اند. همه این دوستان بسیار خاکی و صمیمی بودند و به تکالیف شرعی و افکار امام راحل (ره) بسیار اهمیت می دادند. در همه امور به اعضای خانواده کمک می کرد. اوقات فراغت ایشان بیشتر در بسیج محله و مسجد و همچنین مطالعه زندگی نامه چهارده معصوم (ع) صرف می شد. ایشان فردی اجتماعی و بسیار فعال بود و با همه اعضای خانواده و هم دوستان در انجام کارها مشورت می کردند. از سن ۱۲ سالگی به بالا ایشان همه مسائل را درک می کردند. چنانچه یکی از اعضای خانواده (دوستان و همسایگان) ناراحتی داشتند وی با آنان ابراز همدردی می کرد تا آنجا که می توانست رفع ناراحتی می نمود. از طریق گوش دادن به نوارهای حاج کافی و همچنین از طریق اجتماع، پی به افکار امام راحل می بردند. نسبت به امام عزیز خیلی علاقه مند بودند به طوری که در وصیت نامه اش خواسته بودند که امام را یاری نمایند. (بسیجیان عزیز سگرها را خالی نگذارید و امام خویش را یاری نمایید) ایشان انقلاب اسلامی را تحولی بزرگ در جامعه ما می دانستند. و همیشه به زندگی کردن در این انقلاب افتخار می کردند. ایشان احترام ویژه ای به روحانیت داشتند و به خصوص حضرت امام را به عنوان احیاگر دین نبوی ستایش می کردند. پخش اعلامیه، گرفتن خانه گروهک ها و منافقین و همچنین جذب نیروهای بسیج از فعالیتهای وی بعد از انقلاب می باشد. ایشان سپاه و بسیج را به عنوان پایگاه نیروهای مخلص و متعهد دوست داشت و با بسیج همکاری فوق العاده ای داشت. ایشان معتقد بودند باید تا آخرین قطره خون از کشور و اعتقادات خود در برابر دشمن دفاع نمود.

آن چه همه خوبان دارند:

از جمله خصوصیات بارز اخلاقی ایشان داشتن تواضع و فروتنی، کمک به دیگران، مهربانی، شجاعت کم نظیر و بسیاری از محاسن دیگر می باشد. ایشان حتی در تابستان به آن گرمی و طاقت فرسایی با وجود کم سن و سالی روزه می گرفتند. نماز جماعت و جمعه ایشان هیچ گاه ترک نمی شد و همیشه برای ادای فریضه حضوری مستمر داشت. نسبت به ائمه اطهار (ع) ارادت خاصی داشته و به خصوص عاشق و شیفته حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بود. علاقه وافری به قرائت قرآن داشتند به طوری که هر روز صبح قبل از بیرون رفتن قرآن می خواند. در مورد محبوبیت وی باید بگویم تواضع و فروتنی ایشان مردم را به طرفشان جذب می نمود. ایشان شهادت را افتخار بزرگی می دانست که با هیچ چیز دیگر برایشان قابل مقایسه نبود.

خواهر شهید:

من و برادرم شهید محمد نوری از کودکی علاقه زیادی به هم داشتیم. به طوری که در غم و شادی شریک هم بودیم از ناراحتی هم ناراحت و از شادی هم شاد بودیم. بعد از شهادت ایشان من خیلی ناراحت بودم و خیلی گریه کردم شبی در خواب ایشان را دیدم که مثل خودم ناراحت بود همراه او سید نورانی بود که ایشان ضمن معرفی او به من گفتند این سید بزرگوار آقا امام زمان (عج) هستند بعد با هم به مکانی پر نور رفتند که در آن جا از شدت نور زیاد چشمم یاری دیدن نداشت در آن مکان مجلل و پر نور افراد در پنج جای رفیع قرار داشتند که همگی آنها نورانی بودند به طوری که نور آنها به همه جا ساطع بود برادرم آنها را به من معرفی کرد و گفت: این افراد بزرگ منش پنج تن آل عبا (ع) هستند. آنها نیز ناراحت بودند بعد به مکانی دیگر رفتیم که در آنجا یک خانم جلیل القدر که سیاه پوش بودند و بسیار گریه می کردند نشسته بود به نحوی که من هم از گریه ایشان گریه ام گرفته. برادرم به من گفت که ایشان حضرت زینب (س) هستند. حضرت زینب (س) پارچه ای و تکه نانی به من دادند و به من گفتند امروز برادر شما خیلی ناراحت بود به طوری که همه ما از ناراحتی ایشان ناراحت بودیم می دانم داغ برادر سخت است ولی صبر کن و این قدر ناله و بی قراری نکن بعد از آن برادرم به من سفارش کردند: به پدر و مادر سلام برسان و از طرف من به آنها بگو که هیچ وقت تو را ناراحت نکنند و بر شهادت من صبور باشند.

مصاحبه با حاج حسن زارع همرمزم شهید:

سال ۵۹ که پایگاه مالک اشتر در محله حسین آباد تأسیس شد. نامبرده با توجه به این که خانواده ای مذهبی و متدین داشت از تعهد و اخلاق بالایی برخوردار بود. و از زمان عضویت در بسیج پا به پای جوانان و بزرگسالان از کیان انقلاب اسلامی پاسداری نمود. در تمام نمازهای جماعت، جمع‌ده‌های توسل و کمیل و زیارت عاشورا شرکت فعال داشته. همواره به شرکت فعال در نماز جماعات و دعاها و زیارات تأکید می نمود. فردی معتقد به دین اسلام و متواضع و فروتن نسبت به هم کیشان و دوستان و شجاع و قاطع در برابر منافقین بود. در همان اوان زندگی به کار و تلاش پرداخت به خانواده خود از نظر مالی کمک می نمود و وابستگی به دنیا نداشته. صمیمانه و متواضع بود. فردی که در مقابل دوستان و همرمزمان، مهربان و در برابر منافقین و کفار، شجاع و نترس بود. فردی به تمام معنی بسیجی بود. جامعه اسلامی می بایست همواره از دید سیاسی بالایی برخوردار باشد تا حوادثی همچون خانه نشینی حضرت علی (ع) و شهادت امام حسین (ع) و یارانش تکرار نشود. با توجه به کمی سن در فعالیت های مذهبی و نماز جماعت مسجد محله شرکت فعال داشته. در کلیه راهپیمایی های قبل و بعد از انقلاب شرکت می کرد. عضو فعال بسیج و در تمامی فعالیت های نظامی - فرهنگی - خطاطی - شعار نویسی و راهپیمایی بود. مطیع محض امام بود و همواره دوستان را به پیروی از حضرت امام سفارش می نمود. همواره معتقد بود که حفظ انقلاب در گرو پایداری و موجود بودن ارگانهای انقلاب خصوصاً سپاه و بسیج است. انقلاب اسلامی ما در گرو تلاش و کوشش و راهنمایی و ارشاد روحانیون شجاع، نترس و با ایمان بود.

همواره جز گروه های اطلاعاتی پایگاه مقاومت بود و در شناسایی خانه های تیمی منافقین فعالیت داشته. فردی بسیار تیز بین بود، دید سیاسی قوی داشت و همین امر باعث شد که راه صحیح و حق را انتخاب کند. اعتقاد داشت که برای حفظ نظام جمهوری اسلامی از مکر و حيله کفر جهانی می بایست فرموده امام (ره) را در تحقق ارتش بیست میلیونی عملی نمود لذا جوانان هم سن و سال خود را به مسجد فرا می خواند.

خاطرات

از زبان مادر شهید :

در ۱۵ سالگی از طرف بسیج پایگاه مالک اشتر به جبهه حق علیه باطل اعزام گردید. ایشان خود داوطلب شدند و عاشق جهاد در راه خدا بودند. من برای بدرقه ایشان رفته بودم و مقداری کیک و بیسکویت برایشان بردم ایشان با همان لحن آرام و متین به من گفت: مادر جان چرا آمدی؟! گفتم: برایتان مقداری کیک و بیسکویت آورده ام. کیک ها را از من گرفت و تشکر کرد و گفت: مادر جان خواهش می کنم به خانه برگرد، اگر اجازه دادند بار دیگر به دیدن تو خواهیم آمد و گر نه من می روم و از من حلالیت طلبید و خدا حافظی کرد. تنها یک نامه در طی این یکی دو ماه نوشت که نمی دانم نامه را چه کردم. از طریق همسر من از شهادتش، باخبر شدم. شب قبل از این که حاجی خبر شهادت فرزندم را برایم بازگو نماید گویی به من الهام شده بود و هنگام خواب آشکارا زنی سیاه پوش که نقاب زده بود رو برویم ظاهر شد و مرا خطاب قرار داد و گفت: نمی آیی برویم آرامگاه تا بار دلم را سبک کنم. بهت زده شده بودم ماتم برده بود که این خانم که بود و چرا این حرف را به من گفت این گذشت تا فردا صبح متوجه شدم از مسجد صدای قرآن می آید و همه اعضای بسیج و اهالی محله کارهایشان را تعطیل و با شال عزا به مسجد می روند من در خانه نزد حاجی نشسته بودم که یکی از همسایه ها (غلامحسین احمدی) خبر شهادت فرزندم را به حاجی داد و من از طریق حاجی خبردار شدم. آن قدر منقلب شده بودم که گریه ام گرفتیک روز بعد از شهادتشان در مورخه ۷/۷/۶۰ یا ۸/۷/۶۰ تشییع گردید با حضور گسترده و با شکوه اهالی محله و بسیجیان و در گلزار شهدا شهرمان برازجان دفن گردید. از شهادتش احساسی سربلندی و افتخار می کنم و احساس می کنم که دین خویش را به اسلام و انقلاب ادا نموده و همه اینها سبب غرور و مباهات من در این دنیای خاکی گردیده است. همیشه و در همه حال به یاد آن عزیز سفر کرده هستم و هر هفته شبهای جمعه (غروب پنج شنبه) به مزار فرزندم می روم. ما همه جوانان و بسیجیان عزیز می خواهیم که راه شهدا را ادامه دهند تا انتقام سیلی بی بی زهرا (س) گرفته شود.

خاطره خواهر شهید نوری:

شهید از همان دوران کودکی و نوجوانی از اخلاق و خصوصیات بارزی برخوردار بود. و به همین خاطر اعضای خانواده او را بسیار دوست داشتند. ایشان نسبت به پدر و مادرم فوق العاده احترام قائل بودند و هیچ گاه از امرشان سرپیچی نمی کردند. با مادرم ارتباط نزدیکی داشت. اگر توصیه ای داشت آن را در قالب جملات زیبا بیان می کرد. این که همیشه با حجاب باشم، نماز اول وقت را فراموش نکنیم و تا می توانیم قرآن تلاوت کنیم. وی علاقه شدیدی به خواندن قرآن در اول صبح داشت تا حدی که تا سوره یس را نخوانده بود از خانه خارج نمی شد. شهید ارادت خاصی به اهل بیت (ع) خصوصاً سید و سالار شهیدان امام حسین (ع) داشت و در مسجد و مراسمات مذهبی شرکت می کرد. و نیز به حضرت امام خمینی عشق می ورزید. همکاری اش با بسیج در پایگاه مالک اشتر فوق العاده زیاد بود و بیشتر وقتش را در همان جا با شهید امرالله رنجبر می گذارند. که حتی غذای خود را با شهید رنجبر می خورد. تحصیلات ایشان تا پنجم ابتدایی بیش نبود. دوستان شهید اغلب شهید شده اند شهید امرالله رنجبر، حسین زارعی، رضا افضلی مجرد، وی در سن ۱۵ سالگی همان بار اول که به جبهه اعزام شد در عملیات حصر آبادان به فیض شهادت نائل شد. شهید جنگ تحمیلی را محکی برای انسانها می دانست که خود را در بوته آزمایش الهی بیازمایند. و به برادران توصیه می کرد که جبهه ها را خالی نگذارند. و موقع اعزام سر از پا نمی شناخت و بسیار شادمان و مسرور بود. ایشان مدت دو ماه در جبهه حضور داشت و بزرگترین آرزوی ایشان زیارت قبر امام حسین (ع) و آزادی کربلا بود. صبح زود متوجه شدیم در مسجد ابوالفضل (ج) نوار قرآن گذاشته اند و برادران بسیجی و مردم محله قوم و خویشان سعی می کنند که خود را از دید ما پنهان نمایند زیرا خبر شهادت برادرم برایشان بسیار سخت بود. و شهید اولین شهید حسین آباد به حساب می آمد.

از این که خانواده شهید هستم احساس سربلندی و افتخار می کنم و همیشه به یاد ایشان بوده و هستم و به ایشان فکر می کنم و هر هفته به گلزار شهدا^۱ بر مزار ایشان می روم و توصیه ام به جوانان این است که ادامه دهنده راه شهدا^۲ باشند و از خواهران محترمه نیز می خواهم که با حجاب اسلامی خود، خون شهیدان در راه اسلام را پایمال نکنند.

حسین برفروشان هم رزم شهید:

از کودکی با شهید آشنایی داشتم. با هم کتابخانه ای را در مسجد درست کرده بودیم و کتابها را به صورت رایگان در اختیار دیگران قرار می دادیم. شهید از همان کودکی عاشق و شیفته مولای خود اباعبدالله الحسین(ع) بود. و همیشه می گفت: کاش ما در زمان امام حسین (ع) بودیم. به یاد دارم زمانی را که به جبهه اعزام شده بودیم با چند تن از دوستان در یکی از مدارس آبادان مستقر شده بودیم، ایشان هیچ وقت اجازه نمی داد که ما در صف غذا بایستیم. همیشه می گفت: من از شما کوچکتر، باید به شما خدمت کنم. شهید فردی خوش اخلاق بود و با دوستان خود رابطه بسیار خوب و صمیمانه ای داشت. محمد عاشق امام بود و می گفت ایشان نائب امام زمان (عج) هستند و باید از امام تبعیت و پیروی کنیم.

او از همان ابتدای تشکیل بسیج به عضویت این نهاد مقدس درآمد. و با این که کوچک بود و سن و سالی نداشت، شبها به پشت بام مسجد می رفت و با یک سر نیزه نگهبانی می داد.

وی روحانیت را دوست داشت و آنان را سربازان امام زمان (عج) می دانست و با هر کسی که با امام و انقلاب بد بود مخالفت می کرد.

محمد بیشتر روزهای عمر خود را در بسیج سپری می کرد و مشوق دوستان و آشنایان در فعالیتهای بسیج بود. من و محمد با هم به جبهه رفتیم و چون سن ما کم بود تمام شب در سنگر می ماندیم و به جای دوستانی که سن بالایی داشتند نگهبانی می دادیم. محمد تک تیرانداز بود و قبل از شروع عملیات، همه راجع به شهادت صحبت می کرد و در آخر نیز همان طور که می خواست به دیدار معبود و معشوق ازلی خود نائل آمد.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر